

# آتسا

ATOSSA

«ارنست گرنمن» محقق آلمانی در اثر ارزنده خود بنام «زنان نامی باستان» از یازده تن زنان برجسته تاریخ قدیم یاد کرده که «آتسا» ملکه ایران زمین از آن جمله است. ترجمه فصلی از کتاب مذکور که مربوط به ملکه هخامنشی است ذیلاً از نظر خوانندگان ارجمند میگذرد (۱).

## محمدعلی معیری

با نام «آتسا» وارد دنیای جدید هند و اروپائی آسیای صغیر میشویم.

پس از آنکه «هند و اروپائیان» باختری در حدود سال ۱۲۰۰ از امپراطوری «هیت» ها رانده شدند «هند و اروپائیان» خاوری نیز که از جنگ آوران ایران و هندی «میتانی» بودند بنوبه خود عقب نشانده شدند. در ظاهر چنان مینمود که نقش عناصر شمالی (ساکنان شمال اروپا) در سرزمین آسیا پایان یافته است ولی در حقیقت چنین نبود.

اگر تا آن زمان جزایای عناصر دور افتاده‌ای که از شمال آمده و در خاورزمین در میان اقوام ماقبل آریائی مستقر گشته بودند در میان نبود، ظهور مادی ها و پس از آن پارسی‌ها دوران جدیدی در حیات آریائی آسیا بوجود آورد. زد و خورد میان مردم شمال و جنوب که سالیان دراز در آسیای صغیر حکمفرما بود هنگامی بمنتهای شدت رسید که از جانب مردم شمال بسا کثان مناطق کوهستانی کمک تازه رسید.

بمیدان آمدن مادی‌ها و پارسی‌ها پیروزی نژاد شمالی را در آسیای صغیر، و قبل از همه در ایران، محقق ساخت زیرا ایران بمنزله دومین گذرگاه باختر بخاور بشمار میرفت و بهمین مناسبت آریائی‌ها جای سمیت‌ها را گرفتند. درست‌تر آنست که گفته شود «آسور» آخرین امپراطوری سمیتی در آسیا پس از سقوط «نینوا» بسال ۶۱۲ قادر بحفظ موجودیت خود نشد مگر بدست قوم جدید آریائی در صورتیکه امپراطوری «بابل» که از «آسور» جدا شده بود تحت فرمانروائی پادشاهان مهمی مانند «نابویولاسار» (۶۲۵-۶۰۵) و «بخت‌النصر» (۶۰۵-۵۶۲) استقلال خود را حفظ کرد و حتی بعنوان «امپراطوری جدید بابل» برای آخرین بار اعتبار و رونقی بخود گرفت. نخست مادی‌ها و پس از آنان یارسیان بتعداد کمتری از راه قفقاز با آسیا آمدند. تا آنجا که تاریخ روشن ساخته مادها که در آن زمان در ارمنستان خاوری بسر میردند جورکش و وسیله اجرای نیات «اورارتو» در جدال با آسور بودند. سران ایرانی که در اندک مدتی تقویت یافته و ضمناً مقر خویش را بجنوب شرقی منتقل ساخته بودند ناگهان تغییر رویه داده بطرفداری آسور بر ضد «اورارتو» بجنگ پرداختند و آخرین پادشاه آن ناچار خودکشی کرد.

از آن پس اقوام تازه‌ای از شمال پدیدار شدند. نخست «سیمی» ها و پس از آنان فقط برای مدت بیست و هفت سال «سیت» ها بمیدان آمدند. این دو بتقویت آریائی‌های کوه‌نشین پرداختند ولی اولین پادشاه ماد بنام «کیاکسار» در حدود سال ۶۲۵ بسلطه سیت‌ها خاتمه داد و سپس متوجه بازماندگان آسوری شد.

دولت ماد تحت رهبری «کیا کسار» نخستین هستهٔ بزرگ آریائی در ایران باختری بشمار می‌رود. امپراطوری مزبور که از شمال ریشه گرفته بود فزون از حد از زندگی شرقی پر شکوه آسورتقلید میکرد. از طرفی سکنهٔ قدیمی آن که از لحاظ تعداد انبوه‌تر از اهالی تازه بودند نفوذی فسادانگیز و زیان‌بخش داشتند و این قدرت که بیشتر از راه جادوگری و فریب حاصل شده بود در دست کاهنان و پیشوایان مذهبی قرار داشت. (شهر راگا مرکز مذهبی این گروه بود.) در دوران سلطنت عاری از قدرت «آستیاک» پسر «کیا کسار» حکومت کاملاً استبدادی بود و طبقه اشرافی ماد را از دودمان سلطنتی دور ساخته بود.

در این اوان پارسیان که از حیث عده خیلی کمتر و خود را تا «پرسید» رسانده بودند تدریجاً بر امپراطوری کهن عیلام که پایتخت آن شوش بود استیلا می‌یافتند و از اعتبار آن میکاستند. روز بروز بر اهمیت دولت یارس افزوده میشد و اشراف و نجیبای مادی که از حکومت بجان آمده و سرکشی آغاز کرده بودند، دور شاه ایران کورش دوم از سلالهٔ هخامنشی گرد آمدند و اطاعت وی را گردن نهادند. کورش خود در آغاز کاردست نشاندۀ دولت ماد بود ولی پس از آنکه تمایل مادی‌ها را بخود جلب کرد با «نبونید» سلطان فرزانهٔ بابل پیمان اتحاد بست و حکومت «آستیاک» را واژگون ساخته امپراطوری ماد را بر زیر پرچم ایران کشید (سال ۵۵۰).

نوبت خاور نزدیک نیز فرارسیده بود. کورش بزودی نشان داد که از فاتحان بزرگ جهان است و بر اثر جنبش و پیروزیهای او قدرت و سلطهٔ آریائی دولت یارس بر تمام کشورهای خاور نزدیک چیره گشت و بر همه برتری یافت. بعدها «کمبوجیه» پسر «کورش» (۵۲۲-۵۲۹) مصر را بشاهنشاهی آسیائی خود افزود.

داریوش اول (۵۲۱ - ۴۸۶) آنچه را که پیشینانش آغاز کرده بودند بانجام رسانید. شورشهای سخت سیاسی و اجتماعی که شاهنشاهی ایران را دگرگون ساخته بود فرونشاند. محرك این طغیانها غاصبی بنام «گماتا» از فرقهٔ مغها بود که بردیا (سمردیس) برادر کمبوجیه را کشته و خود را بناروا بنام او خوانده بود. داریوش کشور را بardiگر آرام ساخت و آنرا وسعت و اعتباری بسزا بخشید. او را میتوان بزرگترین پدید آورندهٔ اصلاحات درشئون سیاسی و اجتماعی خاورزمین و بنیان‌گذار نخستین دولت بزرگ هندواروپائی در خاور نزدیک دانست. «هیت» ها و «میتانی» پیش از آن امکان تشکیل حکومتی را که بهمت داریوش بوجود آمد در خاور زمین بشبوت رسانیده بودند.

مشخصات آریائی امپراطوری هیت ها بر طبق تشکیلاتی که بدست پادشاه و فاتح بزرگ «شویلیولیوماخ» (پس از سال ۱۴۰۰) و نخستین درهم شکنندهٔ «میتانی» داده شده بود بدین قرار است، شاه که در آغاز امر از میان مردم برگزیده میشد و نجبا در رأس حکومت قرار داشتند و ملکه را مقامی بلند وارچند بود. حکومت بر اساس قدیمی ملوک الطوائفی استوار بود و جمله فرمانروایان تابع مرکز بودند. اقوام مطیع بجزاست مرزها گماشته شده بودند و بالاخره کشور بر اصول اتحاد اداره میشد.

هرگاه کارهای داریوش بزرگ را با این نمونه نیز مقایسه کنیم باز بعظمت و اعتبار خود باقی خواهد ماند. اهمیت اقدامات داریوش در تکامل دنیای آن روز و نقش پایداری را که ایرانیان در این باره بعهده داشتند تازه امروز چنانکه باید در نظر ما تجلی میکند. ما تا کنون بیارسیان تنها

از دریچه چشم مورخان یونانی از قبیل «هرودت» می‌نگریستیم. شعرای آن عصر بینائی بیشتر و نظری نافذتر داشتند. «اشیل» یکبار درباره «خواهران هلاس و ایران» سخن گفته و از داریوش و دبار و درباریان او با احترام یاد کرده و آنان را سخت ستوده است. پس از جنگ بین ایران و هلاک (نام قدیم یونان) و عقب نشینی موقت و کم دوام پارسیان است که ادبیات یونانی با شدت و سرسختی بقضوات آنان پرداخته و بنازوا خشن و مستبدشان خوانده.

دولت پارس که زائیده فتوحات کورش و تشکیلات داریوش بود مانند دیگر دولتهای کهن آریائی در رأس خود شهر یاری دارای اطلاعات وسیع سیاسی و نظامی و میل بسیار بدادگری داشت. نجبا و اشراف سرزنده و فعال‌ماد و پارس که همه ارباب شمشیر بودند در کنار شاه قرار داشتند و باستانشنای هیئت روحانیون ماقبل آریائی که مغان نمایندگان آنان بشمار میرفتند همه در سلطنت با او شریک بودند. طرز ایجاد حکومت و حسن تأثیر و همکاری آن با ملت آریائی شایان توجه و دارای اهمیت بسیار بود. عنصر جدیدی یعنی قوم خوزی با قوم پارسی و مادی افزوده شده بود. تشکیلات لشکری چنانکه نزد هند و اروپائیان معمول بود اساس حکومت بشمار میرفت. لشکر از افراد پارسی، مادی، خوزی و قبائل جنگ آوار ایران و توران (ساکن) ترکیب یافته بود. فنیقی‌ها از لحاظ نیروی دریائی موفقیت متمایزی داشتند و کشتیهای جنگی خود را در اختیار ایران میگذاشتند. با وجود آنچه که گفته شد شاه در امر کرد دولت قراردادش، شاهی بزرگ و دادگر که هر کس میتوانست مستقیماً با او مراجعه کرده و از وی استمداد جوید. این موضوع یکی از جنبه‌های بسیار جالب و فریبی تاریخ ملی ایران است. منشی و خازن و مهر دار شاه فردی ساده و معمولی نبود بلکه شخصیتی برگزیده و صاحب جاه بود که او را هزاران ارباب می‌آیدند و ضمن آنکه سمت فرماندهی نگاهبانان شاهی را نیز داشت نماینده مطلق قدرت کشوری و لشکری بشمار میرفت.

تشکیلات خارجی کشور که به «ساتراپی»ها تقسیم شده بود بدست داریوش تغییر و اصلاح کلی یافت. «ساتراپی»ها مانند گذشته مالک اربابهایی خودسر نبودند بلکه شخصیت هائی برجسته بودند که بجای شاه و بنام او در اداره امور می‌کوشیدند. داریوش که مدیر مالی لایقی نیز بود در مورد امور مالیاتی که اهمیتی بسزا یافته بود بنمایندگان خود اختیارات مخصوص داد و پس از آنکه در دستگاههای عدلیه و سر بازگیری و طرز استخدام لشکری تشکیلاتی نوین پدید آورد هم خود را مصروف اصلاح مسکوک داشت، ایجاد سکه زر بنام (داریک) از اوست که بعد در دنیا رواج یافت چنانکه در عصر جدید سکه اونی طلا رواج بین المللی پیدا کرد. وسائل ارتباطی زمینی و دریائی را بهبود بخشید (راه دریائی بین مصب رود سند و مصر را سکبلاکس کاربیاندهائی کشف کرد) و پست سریع السیر را بوجود آورد. افتخار این کارهای مهم از آن شاهنشاه بزرگ داریوش است. او از امپراطوری آسور و انضباط نظامی و قانون سخت مجازات آن پیروی میکرد ولی در قسمت اخیر برای ادیان خارجی تخفیف کلی قائل شده بود و در اجرای عدالت مروت را مرعی میداشت. نظامات مصر و قبل از همه طرز اداره مالبه آن کشور را پسندیده بود و پس از اقامت طولانی خود در سرزمین مزبور تصمیمات عمده‌ای در تنظیم و بهبود وضع مالی بموقع اجرا نهاد. این اقدام اساسی بظاهر از وجهه ملی او کاست زیرا در آن زمان نیز مانند امروز پرداخت مالیات مردم را خوش آیند نبود و آنان را بر آن داشت که داریوش را «سوداگر» بخوانند. خلاصه باید انصاف داد که داریوش، شاگرد جدی مکتب کورش، بکمک یاران ششگانه خود که از دودمان نجبا بودند و در سایه شمشیر دلیران

اصیل ایرانی و برکنار داشتن فرقهٔ مغان، توانست شاهنشاهی ایران را بنیانی نوین گذارد و آن را اسلوبی تازه بخشد. بعدها در روایات ایرانی سه تن از نخستین شاهان هخامنشی را چنین توصیف کردند: «کوروش، شاه - کمبوجیه، فرمانده - داریوش، سوداگر». ولی امروز می‌توانیم بگوئیم که کوروش نقش سزار و داریوش نقش آگوست را داشته. اصلزادگان شمشیر زن آریائی و توجه باصول کهن ملک‌داری را در پی افکندن شاهنشاهی ایران سهمی بسزا بوده است و بدین طریق مهمی را که بدست سومری‌ها و اکدی‌ها آغاز شده بود بهمت مردم شمال بانجام رسید.



طبق آئین پارسی داریوش پس از بدست گرفتن زمام مهام، مالک حرم شهریار پیشین نیز گشت. در حرمسرای کمبوجیه بغیر از بانوان نجیب‌زادهٔ ایرانی و شاهزاده خانمهای خارجی که بنا بر مصالح کشور بهمسری شاه برگزیده شده بودند دختران کوروش نیز زندگی میکردند. مهتر و برجسته‌ترین آنان «آتسا» بود که در حرم خسروانی مقام اول را داشت. داریوش نیز بنوبهٔ خود او را بهمسری برگزید و عنوان ملکه را بوی ارزانی داشت. ایرانیان حقوق مادری و پیوند با هم خونان را که در دوران ماقبل آریائی معمول بود ظاهراً برای حفظ پاکی خون و برقراری اصالت خانوادگی از عیلامی‌ها گرفته بودند.

برتری و امتیاز «آتسا» در حرم خسروانی از آن بود که خون کوروش بنیان‌گذار شاهنشاهی ایران در گهایش جریان داشت بهمین سبب نیز پسر بزرگش «خشایارشا» نوهٔ کوروش و لیمه‌خوانده شد در صورتیکه داریوش دارای پسران بزرگتر از زنهای دیگر بود. «آتسا» ملکهٔ ایران زمین و مادر ولایتعهد سرآمد همسران داریوش بود و پس از مرگ شوهر تاجدارش بعنوان ملکهٔ مادر شایستگی خود را برز داد.

کلمهٔ «آتسا» یونانی شدهٔ «هوتا توژه» است و در زبان پارسی بزرگی گفته‌میشده که دارای اندام بلند و نسبهٔ فربه باشد. این نام در ایران باعتبار منتهای مطلوب ایرانیان در زیبایی، بسیار معمول بود. در کنار «آتسا» ارشد دختران کوروش، سخن از دو دختر دیگر شاهنشاه ایران بیان است که نام یکی از آنان برای ما نامعلوم است (کنزیاس مورخ او را «رکسان» خوانده) و دیگری «آرتیستن» نام داشته. نخستین شوهر «آتسا» ناپرادیش کمبوجیه بود که او خود پسر مهتر کوروش از «کاسادان» است، و دختر دیگر کوروش که نامش بر ما پوشیده مانده در حرمسرای شاه سر بورمیزیسته. این زن در جنگ با مصر (سال ۵۲۵) همراه کمبوجیه بود نه آتسا. نبردش بوریگانه جنبش مهم کمبوجیه در خارج ایران بود و معلوم نیست که چرا شاهنشاه ایران بدان اکتفا ورزیده است. بی‌شک «آتسا» در پایتخت میزیسته که در فتنهٔ «بردیا» (سمر دیس) فرزند کهتر کوروش وارد معرکه بوده. حقیقت چنین است که پس از شوریدن «گماتانی» مغ بر داریوش «آتسا» مدتی در حرمسرای بردیای دروغی بسر برد ولی داریوش پس از پیروزی بر «گماتا» باز او را بانوی بانوان خواند و در رأس حرم خویش قرار داد.

در حرم داریوش علاوه بر «آتسا» دختر دیگر کوروش «آرتیستن»، «یادامیس» دختر بردیا، «فدیم» دختر شاهزاده آتانیس، «فراتا گام» دختر برادرش ارتامس، «ارسامنس» که داریوش از او پسری داشت و بالاخره دختر «گبریاس» یکی از بزرگان طراز اول دربار میزیستند. «آتسا» نخست در شوش و پس از آن در پارسه (تخت جمشید) در کاخی باشکوه که بامر شاه برایش

ساخته بودند برحمرسرای شاه‌ی فرمانروائی میکرد. همراز و همکار همسر تاجدار خویش بود و خون پدر ایران زمین یعنی کورش کبیر را بیدن «خشیارشا» چهارمین شاهنشاه دودمان هخامنشی انتقال داد.

«آتسا» از لحاظ فراست نیز سرآمد بانوان اندرون شاه‌ی بود. روایت پزشک یونانی «دمسد کروتنی» که هردت از آن یاد کرده شاهدهی بر این مدعاست. طبیب مزبور از مانوسان «پلیکرات» جبار «سامس» بود و پس از قتل وی بدربار شوش روی آورد (سال ۵۲۲). تا آن زمان پزشکان مصری در دربار ایران طرف توجه بودند ولی «دمسد» برتری طب یونانی را بشوت رسانید و با درمان پای ضرب‌دیده داریوش و عمل سینه آتسا اعتماد شاه و ملکه را بخواجده جلب کرد. از آن پس ملکه ایران از راه قدردانی توجهی خاص باو پیدا کرد و شوهر خود را بر آن داشت تا دمسدر از بی دوتن فنیقی که برای مطالعه اوضاع و شرایط زندگی بیوان گسیل شده بودند بفرستد. پزشک یونانی که بدین طریق وارد فعالیت سیاسی شده بود خود را سزاوار اعتماد ملکه ایران نشان نداد و همینکه بشهر «تازانت» رسید فرار اختیار کرده سوی کشور خویش شتافت. با این حال طب یونان در دربار ایران بخصوص در مورد بیماریهای زنانه همچنان معتبر ماند. هنگام تولد کودکان شاه‌ی هرگاه طبیب دربار یک تن متخصص یونانی را بر بالین زانو نمیخواند در صورت تلف شدن نوزاد یا مادرش سرخود را از دست میداد.

ملکه ایران نه تنها باهوش بلکه بسیار پرمایه و مطلع بود و نخستین زن ایرانی است که دست بنامه نگاری زده. او بتعلیم و تربیت فرزندان خویش و جوانان نجیب زاده‌ای که در خدمت دربار بودند اهمیت فراوان میداد.

وی توانست همسر خویش را راضی کند که یک سال پیش از مرگش پسر خود خشیارشا را بجانشینی برگزیند در صورتیکه کورش پسر مهتر خود کجوجیه را وارث تخت و تاج خوانده بود نه بردیار. داریوش این کار را بدرخواست «آتسا» و بغض او کرد. خشیارشا (۴۸۶-۴۶۵) از شاهان بزرگ ایران است هر چند که تیزی بی وسط نظر پدر را نداشته. او را نباید تنها از روی عدم موفقیتش در جنگ با یونان (۴۸۰ و ۴۷۹) قضاوت کرد زیرا پیش از او برداریوش نیز در «ماراتن» همین ماجرا رفته بود. قضاوت هردت درباره او مشهور است: «در میان هزاران وجود بشری هیچکس بزرگوار تر و خوش سیما تر از وی نبود و چون او سلطنت را شایستگی و برانندگی نداشت».

بر اثر اقتدار و نفاذ حکم «آتسا» و جنبش مردانه «آرتازیراس» مادی که مقام «هازارایات» را داشت، خشیارشا پس از مرگ داریوش بلامانع بجای او نشست و پسرهای شاه متوفی فرمان پدر را گردن نهادند.

کار مهم دیگری در انتظار «آتسا» بود. وی بعنوان ملکه مادر در سراسر کشور پهناور ایران مورد احترام و اطاعت بود و میتوان او را با «لیوی» در دوران فرمانروائی «تیر» مقایسه کرد. از راه بختگی و تجربه در وجود پسر تاجدارش نفوذی بسزا داشت و در مشکلات او عاقلانه راهنمایی میکرد. «اشیل» طی نمایشنامه منظومی که درباره پارسیان پرداخته نشان میدهد که آتسا تا کجا مورد ملاحظه و ستایش بوده است.

شوکت و افتخار ترا باد ای فرمانروا، ای نجیب‌ترین بانوی ایران زمین.

ای همسر داریوش و مادر خشایارشا .  
 ای که همخواه خدائی از ایران بودی ،  
 و سپس مادر خدائی دیگر شدی .  
 پس از این خطاب شایان همه هم آهنگ آواز برمی آورند ،  
 ای مالک و سرور ایران زمین ، بدان که دوبار فرمان دادنت را حاجت نیست .  
 چه اگر ت با نیاز باشد کلمه ای بس است .  
 و دز پایان بزرگ گروه « آتسا » را بانو ، ملکه و مروراید ایران زمین میخواند .

احتمال می رود که « آتسا » در دوران پادشاهی خشایارشا بفعالیتهای سیاسی نیز دست زده باشد . از روی کتیبه ای که در سال ۱۹۵۳ مسیحی در تخت جمشید بدست آمد معلوم شد که در آغاز سلطنت خشایارشا و بلافاصله پس از مرگ داریوش تغییرات مهمی در حوزه مذهبی پدید گشته . داریوش از آئینی مغایر با مسلک روحانیون پیروی میکرد که بیشتر جنبه سیاسی داشت . آئین مزبور زائیده عقاید کهن جنگجویان ایرانی بود و آمیختگی عقاید و اصول مذهبی بطور ساده و خلاصه از مشخصات آن بشمار میرفت . برتر از همه خداوند یا « اهورامزدا » محیط بر کائنات قرار داشت و فرمانروائی زمین و آسمانها او را بود . در این جهان شاه یعنی داریوش نماینده او شناخته میشدولی از زمره ایزدان نبود . این عقیده کهن در قلب اندیشه های مذهبی ایران جای داشت . مدارا و تساهل در باره ادیان بیگانه بسیار بود و مقان مورد بدگمانی و پرهیز بودند و در آنان بدین بدینی مینگریستند ، بخصوص پس از آنکه یکی از آنان سرپیچید و برضد داریوش دست بشورش زد .

در آغاز سلطنت خشایارشا عکس العملی پدیدار گشت . تقویمی تازه که پیروی از مصریان بر مبنای علم عقاید تدوین و تنظیم شده بود جای تقویم کهن روستائی را گرفت . تقویم مزبور یکی از قدیمی ترین اسناد مربوط بکیش زردشت در قسمت غربی شاهنشاهی ایران تلقی شده است . خشایارشا برخلاف پدر برای مغان اهمیت فراوان قائل بود چنانکه هنگام عزیمتش یونان گروهی انبوه از آنان را همراه خود برد . اربابای منتسب بایزدان بسته بچهار اسب سپید پیشاپیش گردونه سلطنتی وده اسب مقدس پرورده دشت « تژئون » مقدم بر آن حرکت میکرد . در موقع عبور از « سترین » که آن زمان مرز ایران را تشکیل میداد مغان اسبهای سپید قربانی کردند .

مسلک پارسیان قدیم یا بهتر بگوئیم مادی های قدیم با اصول عقاید زردشتی نزدیک و با عدم مدارا نسبت بادیان بیگانه همراه بود . چنانکه در مصر و بابل مذهب مغلوبان منسوخ شد ، معابد یونانی ویران گشت و آئین ایرانیان و نیایش آتش رواج یافت .

همه جا در حوزه های مذهبی روحی تازه مشاهده میگشت و سیاستی که رهبر آن داریوش بود متروک مانده بود . نفوذ زردشت بنیان گذار مذهب ایران خاوری و تعلیمات وی که زاده افکار ماقبل آریائی بود روز بروز بیشتر احساس میشد . کاهنی و جادوگری عقاید کهنی را که نزد مادی ها حفظ شده بود بخود اختصاص داد و آن را با آئین ملی قدیم در آمیخت . این وقایع در نخستین سالهای شهریاری خشایارشا روی داد ، یعنی در اوانی که « آتسا » ملکه مادر هنوز میزیست و باپسرش تواما حکومت میکرد . معلوم نیست که خشایارشا خود مسئول سیاست جدید بوده یا « آتسا » که سالها پیش بهمتری یکی از مغان در آمده و شاید بر اثر گذشت زمان تمصب دینی نیز بهمرسانده بود از آن سهمی داشته است . شاید هم چنین بوده زیرا احساسات مذهبی معمولاً نزد زنان شدیدتر و متوسط تر است .

« نبرک » سوتدی مسائل مذهبی این دوران را چنین خلاصه کرده ، « مبارزه داریوش با منها از نظر سیاسی ، جنگ بین آئین دربار هخامنشی و کیش ملی از یک سو و معتقدات دیرین مادی مفان از سوی دیگر بود . بهانه های مذهبی که مفان را بناسازگاری بر میانگیخت بر ما معلوم نیست ولی یقین است که مربوط بتعلیمات زردشت نبوده . پس از برقراری آرامش شهریارانی که بعد از خشایارشا بر تخت نشستند چه بسا مفان را دیدند که از زردشت سخن میگفتند . شاهان مزبور ابرادی نمی دیدند تا بر زردشت خرده گیرند و مفان را سرزنش کنند علی الخصوص که اینان در آن میان اتباعی وفادار و سوده مند از آب بدر آمده بودند . هنگامی که ساسانیان سلسله ای تشکیل دادند مایل بودند که از پیروان کیش زردشت شناخته شوند ولی برای نیل باین مقصود خود را به هخامنشیان نسبتند بلکه بسنن اصلی آنان پیوستند . »

در سالیان آخر عمر « آتسا » اوضاع بدین قرار بود ، باواژگون ساختن سیاست داریوش پسرش با فرقه مقتدر و متفرد روحانیون از در آشتی درآمد . خشایارشا وجانشینانش میان سلسله خود و دودمان ساسانی نوعی پیوستگی بوجود آوردند بدین معنی که مفان ، نمایندگان زردشتیان باختری ، نشانه ملیت بودند و مذهب ملی عقیده و کیش دیگری را روانمیدانست و تحمل آنرا نیک کرد . « آتسا » هنگامی جهان را بدرود گفت که اوضاع کشورش دیگرگون گشته بود و فرجامی گران درسی داشت زیرا حکومت ایران تقریباً بدست پیشوایان دین افتاده بود .

اگر « آتسا » در التیام بین دربار و مفان سهیم بوده باشد ( این عمل از لحاظ روان شناسی با طبع زنان وفق دارد ) نخستین ملکه آریائی است که در جهان سیاست تخت و تاج را با محراب و شبستان نزدیک ساخته است .

با اینهمه جای تردید است که رها کردن سیاست داریوش بسود ایران تمام شده باشد . اندیشه عالی و پاکبی را که مردم در دوران جهاننداری داریوش از شاه و حکومت داشتند از آن پس هرگز در ایران زمین بدان پایه دیده نشد . بر اثر ضعف « آتسا » و « خشایارشا » در برابر مفان شاهنشاهی دوم ایران در زمان ساسانیان نیز ( از ۲۲۶ پس از میلاد ) از مسئله بفرنج مذهب و حکومت برکنار نماند . محتمل است شاهنشاهی ساسانیان در این مورد امپراطوری روم را تحت تأثیر گذارده و بعداً « کنستانتین » آن را بر حلقه عمل در آورده باشد . این موضوع بر مفهوم کلی نقش « آتسا » به عنوان پیش قدم اصلاحات می افزاید . « پایان »

از مترجم دانشمند درخواست دارد ، دیگر فصول این کتاب نفیس را نیز بتدریج ترجمه فرمایند .

مجله یغما